



پیش آوردن مجموعه نو

گزیده کتاب

تولد یک ثروتمند!

نویسنده: راجر همیلتون

مترجم: روح الله محمودی

برای آنکه می‌خواهند ثروت درویشان را شکوفا کنند.



تولد یک ثروتمند!

نویسنده: راجر همیلتون

مترجم: روح الله محمودی

بی‌م‌آوران موج نو

www.MLMDirector.ir



پیام آوران موج نو

گروه آموزشی

پیام آوران موج نو

تولد یک ثروتمند

نویسنده: راجر همیلتون

مترجم: روح الله محمودی

ویرایش: گروه آموزشی پیام آوران موج نو

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۵

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

ناشر: انتشارات آرمان پژوهش

طراح جلد: رضا حسینی

کلیه حقوق این اثر برای شرکت پیام آوران موج نو ایرانیان محفوظ است.

تلفن مرکز پخش: ۶۶۱۲۰۸۳۳ - ۰۹۳۹۲۷۹۷۷۰۹

درباره پیام آوران موج نو

شرکت پیام آوران موج نو، از سال ۱۳۸۵ فعالیت خود را با تولید محتوای آموزشی در حوزه بازاریابی شبکه ای آغاز نمود. عموم دست اند کاران این شرکت، در شهرهای مختلف ایران، در بازاریابی شبکه ای مشغول به کار بوده اند و از نزدیک با چالشها و نیازهای جامعه نتورک ایران دست و پنجه نرم کرده اند. این شرکت، در حال حاضر علاوه بر ارائه محصولات مناسب برای بازاریابان شبکه ای، به شرکت های بازاریابی شبکه ای نیز در پیشبرد کسب و کارشان کمک می کند.

پیام آوران موج نو می خواهد بازاریابان شبکه ای و شرکت ها، بازاریابی شبکه ای را حرفه ای تر انجام دهند و جهت دستیابی به رفاه مالی، از این ابزار قدرتمند استفاده ی بهتری ببرند. بدین منظور، وبسایت دایرکتور را راه اندازی

کرده است.

دایرکتور، وبسایت رسمی گروه پیام آوران موج نواست که به طور اختصاصی به بازاریابان شبکه ای در ساختن سازمان شان کمک می کند. خلاصه کلام اینکه، اگر امیدتان را به بازاریابی شبکه ای هنوز از دست نداده اید و آن را راهی مناسب برای رهایی از گرفتاری های مالی و ساختن آینده ای مطلوب می دانید، پس دایرکتور می تواند به شما کمک کند. دایرکتور می تواند مربی خصوصی شما باشد!

برای شروع، می توانید از ۲ محصول زیر بطور رایگان استفاده کنید:

۱. دانلود رایگان «کتاب رهایی از گرفتاری مالی»

۲. بهره مندی از «خدمات مربیگری خصوصی» با عضویت در وبسایت

کافی است به کانال تلگرام یا وبسایت دایرکتور ملحق شوید...

MLMDirector.ir
Telegram.me/MLMDirector

راهنمای کاربردی شما در بازاریابی شبکه ای



کتابی که در دست دارید...

داستانی کوتاه و جذاب با آموزه های عمیق درباره ثروت است. درباره اینکه ثروت چیست و چرا دنیا آن را به راحتی به کسی ارزانی می دارد و از دیگری دریغ می کند. درباره این راز همیشگی که تفاوت اساسی فقیر و غنی در چیست. درباره اینکه چه حکمتی است در این حکایت پول و ثروتمند، که مثل آهن و آهنربا همدیگر را جذب می کنند! گویی فقرا به دنبال پول هستند و پول به دنبال ثروتمندان!

این کتاب، عصاره ای از اصلی ترین آموزه های کسب ثروت در قرن اخیر است. برای فرد نا آشنا با این آموزه ها، بسیار مرموز و تکان دهنده است. و البته با طرح های جالبی که دارد خواندنش برای مخاطب آشنا با این آموزه ها نیز، خالی از لطف نیست.

گروه آموزشی پیام آوران موج نو بر این باور است که هر انسانی در تعیین سرنوشت مالی خویش نقشی کلیدی دارد. به عبارت دیگر، ما می‌توانیم وضع مالی خود را هر چقدر بخواهیم بهبود دهیم. به جای اینکه بنشینیم و این و آن را دلیل شوربختی مالی خود بدانیم، حداقل کمی حرکت کنیم و ببینیم چگونه می‌شود چیزی را که در کنترل خودمان هست، تغییر دهیم. هر چند ادعا نمی‌کنیم که کار راحتی است. چون متأسفانه هیچ آموزشی درباره کسب ثروت ندیده‌ایم. به تعبیری، عموم ما، با اینکه سالیان سال درس خوانده‌ایم، اما از نظر مالی، بیسواد محسوب می‌شویم! این کتاب می‌تواند نقطه آغازین مناسبی برای کسب سواد مالی باشد چون به جای درگیر شدن در جزئیات و راهکارها، به کلیدهای اصلی می‌پردازد.

این کتاب از آن کتابهایی است که با هر بار خواندنش چیز جدیدی دستگیرتان خواهد شد. پس اصلاً به یک بار خواندنش اکتفا نکنید.

امیدواریم مطالعه این کتاب بتواند ثروتمند درون شما را بیدار کند. هر چند شاید در مسیر این تحول مجبور باشید از بعضی از دلخوشی‌های گذشته تان دست بکشید. چون کسی چه می‌داند شاید تنها راه تان این باشد که کوزه‌ی پر آب تان را بشکنید و از خیرش بگذرید تا بتوانید دریای جلوی چشمان تان را ببینید!

گروه آموزشی پیام آوران موج نو

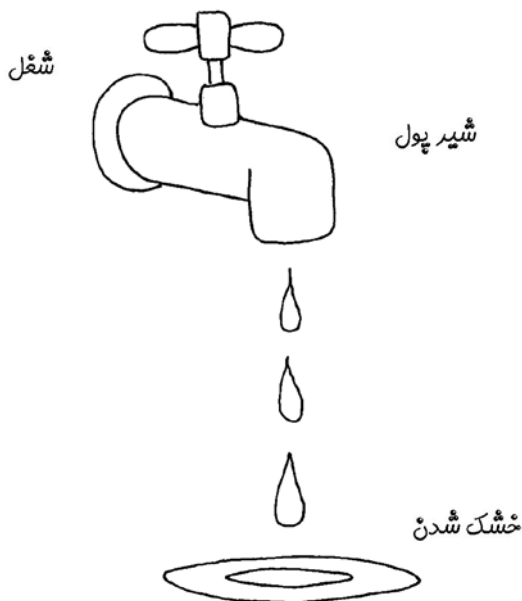
«جهان مملو از شگفتی‌هاست،
که صبورانه انتظار می‌کشند تا حواس ما دقیق‌تر شوند.»

ادن فیلیپس، نویسنده و شاعر انگلیسی

گزیده کتاب

.....

او روی لبه‌ی چشمه نشست، دفترچه‌ی ریچارد را گرفت و شروع کرد به کشیدن. چیزی که کشید این بود:

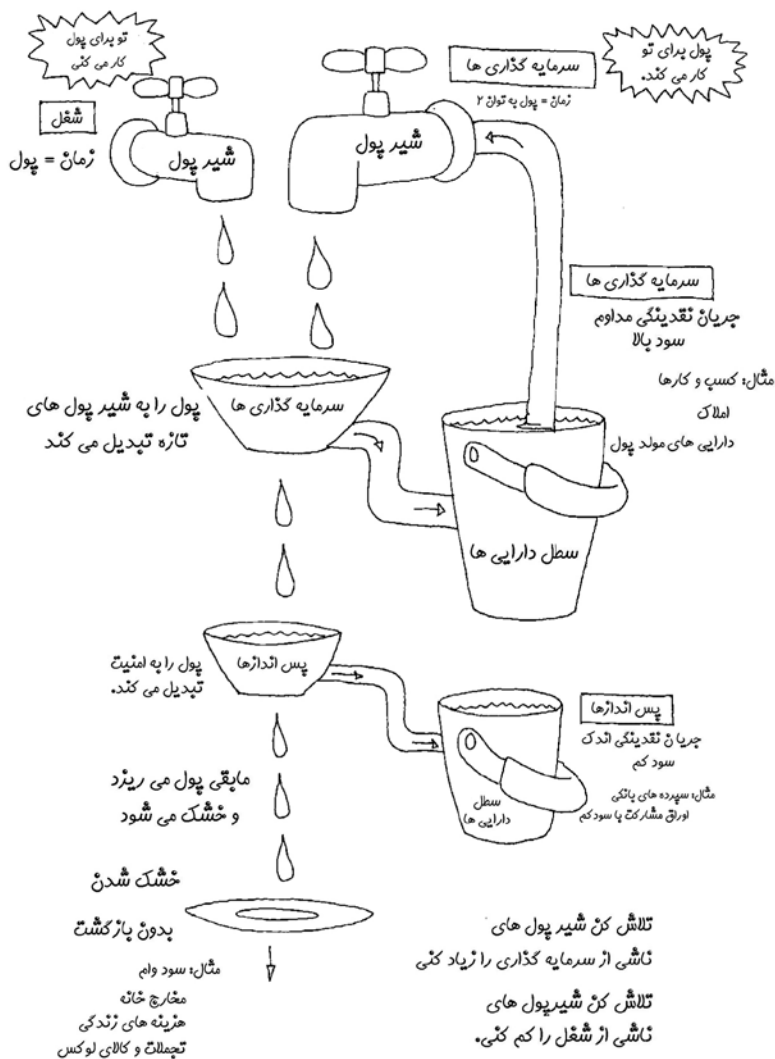


«بین، چیزی که من فهمیدم این بود که فرقی نمی‌کنه چقدر پول در بیاری، همه‌اش دود می‌شه و به هوا می‌ره. این شیر پول من بود، و همه‌ی پول از اون در می‌اومد و روی زمین می‌ریخت و خشک می‌شد. من همه‌ی اون رو مصرف می‌کردم. من لوله‌کش بدی بودم برای همین خیال می‌کردم باید شیر رو بیشتر باز کنم. این فقط یعنی پول بیشتری خرج می‌شد و از بین می‌رفت.»

این حرف‌ها ریچارد را به یاد پدرش انداخت. او به یاد چاه ثروت هم افتاد: چقدر سطل آب از چاه بیرون کشیده بودند!

لوله‌کش ادامه داد: «اینجا بود که من تصمیم گرفتم لوله‌کش بهتری بشم. پس قسمتی از درآمد رو به سمت پس‌انداز هدایت کردم. راستش خیلی هنر نکردم، فقط یه سطل گذاشتم زیر آب و اون رو پر کردم و گذاشتم کنار. والسلام! بعد تصمیم گرفتم که باز هم لوله‌کش بهتری بشم. اگه گفتی چه کار کردم؟ بخشی از پولم رو سرمایه‌گذاری کردم. خب، پول‌هایی که پس‌انداز کرده بودم تکون نخورده بودن، اما سرمایه‌گذاری‌هام شیر پول‌های تازه‌ای ایجاد کردن. پولم داشت پول‌زایی می‌کرد.»

«من خیلی زود فهمیدم که هر قطره‌ای که مصرف بشه هیچ‌وقت برنمی‌گرده، اما هر قطره‌ای که سرمایه‌گذاری بشه و دوباره سرمایه‌گذاری بشه سود دائم به من بر می‌گردونه. من لوله‌کش خوبی شده بودم پس تصمیم گرفتم که هر سال بخش بیشتری از درآمد رو سرمایه‌گذاری کنم. روی کسب و کارهام سرمایه‌گذاری کردم. روی کارمندام سرمایه‌گذاری کردم. حتی روی خودم هم سرمایه‌گذاری کردم. من با ده درصد از درآمد شروع کردم، و بعد از سه سال این تبدیل شد به ۴۰ درصد از درآمد. و بعد از ۶ سال به ۶۰ درصد رسید.»



«کم کم شیر پول من که از سرمایه گذاری ها و کسب و کارهام می اومد از شیر پول ناشی از تلاش هام هم بزرگ تر شد. پس دیگه لازم نبود خودم هم در کسب و کارهام کار کنم. بلکه بیشتر زمانم رو صرف توسعه شون می کردم. البته، همه ی این چیزهای خوب وقتی رخ داد که من تصمیم گرفتم لوله کش بهتری بشم؛ قبلش از این خبرها نبود.»

ریچارد به این سادگی ها قانع نمی شد. او می دانست که پدرش هم هر ماه کمی پس انداز می کند و حتی یکی دو بار تلاش کرده بود سرمایه گذاری مجدد بکند. اما او نتوانسته بود پول زیادی به دست بیاورد. راستش انگار به همان اندازه که به دست می آورد از دست می داد.

«بین، من می تونم بفهمم سیستم لوله کشی تو چطور کار می کنه. اما شرطش اینه که تو چیز به درد بخوری داشته باشی که از دریچه ی پولت بیاد بیرون. اما اگه پولی که در می آد صرفا یه پول بخور و نمیر باشه که کار زیادی نشه باش کرد، مثل در آمدی که پدر من داشت چی؟ صدهزار سال طول می کشه تا بتونه سطل سرمایه گذاریش رو پر کنه و یک شیر پول دیگه رو راه بندازه. حتی اون وقت هم پولی که در می آد آب باریکه است.»

لوله کش لبخندی زد که کل پهنای صورتش را گرفت.

«پس سوال بهتری از من پرس.»

ریچارد فکر کرد. او به زن سالخورده گفته بود که حاضر است در این راه سخت تلاش کند، اما اصلا انتظار نداشت که ماجرا این طور پیش برود و او مجبور باشد مدام سووال های بهتر و بهتری پیدا کند. او سخت تر و بیشتر و عمیق تر فکر کرد.

«چطور من می تونم بدون این پول داشته باشم شیر پول ایجاد کنم؟»

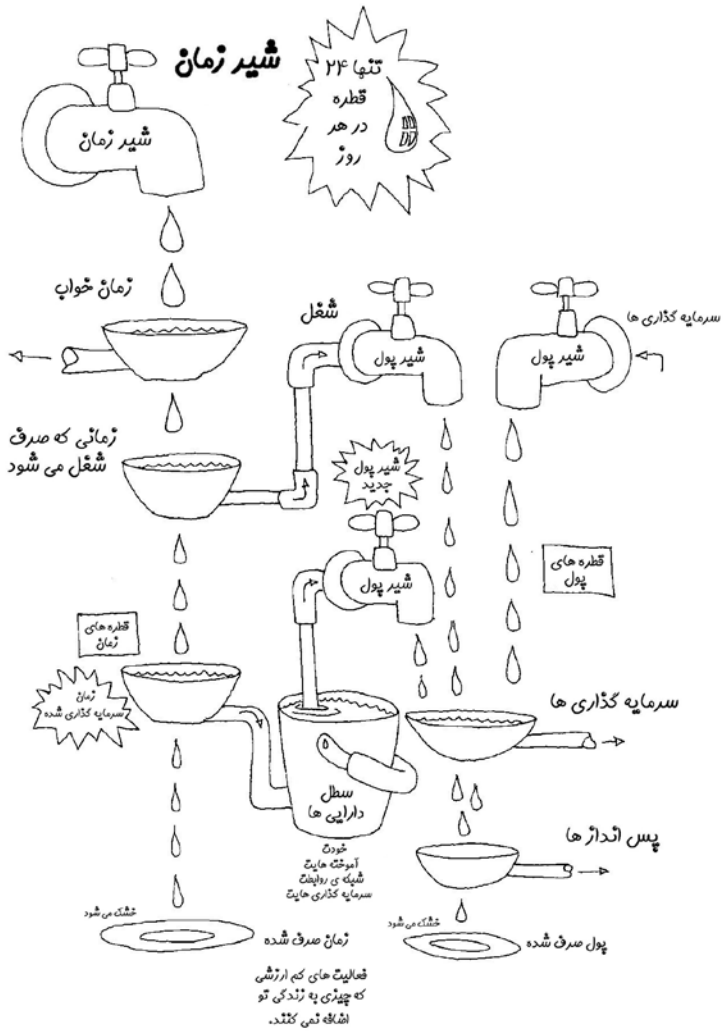
«چه سووال خوبی. یادت باشه که همه چیز پول نیست. تو می تونی به سراغ چیزی بری که از پول هم ارزشمندتره.»
«ئه.... طلا؟»

«وقت. همه‌ی ما به یک اندازه وقت داریم که داره از شیر وقت بیرون می‌آد. بذار رازی رو بات در میون بذارم. اونهایی که پول رو ارزشمندتر از وقتشون می‌دونن هرگز ثروتمند نمی‌شن. اما اونهایی که ارزش بیشتری برای وقت قائل می‌شن تا پول، خیلی سریع ثروت رو به سمت خودشون جذب می‌کنن.»

ریچارد خیلی ماجرا را نمی‌فهمید، اما در این باره فکر کرد. او نشست و خودش را آماده کرد که نکته‌ی مهمی را در دفترچه‌اش یادداشت کند.
لوله کش ادامه داد:

«چیزی که من فهمیدم این بود که به جای اینکه پولم رو سرمایه‌گذاری کنم خرج می‌کردم. چیز دیگه‌ای که فهمیدم این بود که من وقتم رو هم خرج می‌کردم، به جای اینکه اون رو سرمایه‌گذاری کنم. بیشتر مردم همین کار رو می‌کنن. بیشتر وقت من خیلی ساده از شیر در می‌اومد و صرف کارهای کم‌ارزش می‌شد. پس من سیستم لوله‌کشی بهتری درست کردم.»
او به اینجا که رسید سیستم لوله‌کشی‌اش را رسم کرد.

«خب، هر روز ۲۴ قطره از این شیر بیرون می‌آد. اگر تو این وقت رو صرف کارهایی بکنی که هیچ ارزشی به زندگی تو اضافه نمی‌کنن، و صرفاً باعث می‌شن که موقتاً احساس خوبی پیدا کنی یا همینطوری وقت بگذرونی، متأسفانه باید گفت که این قطره‌ها خرج می‌شن و از بین می‌رن. اونها از دست می‌رن و هیچ وقت دیگه هم بر نمی‌گردن.»



ریچارد به یکباره فهمید که تا حالا بیشتر وقتش خرج می‌شده، برای همین نوشت:

«۶. پیشتر وقتت را سرمایه‌گذاری کن.
بخش کمی از آن را خرج کن.»

«۷. پیشتر پولت را سرمایه‌گذاری کن
بخش کمی از آن را خرج کن»

«می‌دونی، خیلی‌ها از این خوشحال‌اند که یه مشت از قطره‌های وقتشون رو می‌دن و به جاش پول می‌گیرن. این رو می‌گن شغل. این یک مبادله‌ی مستقیمه. خیلی از مردم فکر می‌کنن خوبه که وقت بذارن و مهارت و تجربه‌شون رو در یک شغل افزایش بدن. اما آخرش چی؟ باز هم باید مثل سابق وقتشون رو بدن و به جاش پول بگیرن، حالا فوقش یک کم بیشتر. یادت باشه که این یه سرمایه‌گذاری غلطه! چون به محض اینکه مبادله متوقف بشه - به محض اینکه تو بگی دیگه وقتی نداری که بدی و به جاش پول بگیری، یا کارفرمات بگه دیگه پولی نداره که بده و به جاش وقت بگیره - لوله خشک می‌شه. برای همین من اعتقاد دارم شغل هم فعالیت کم‌ارزشیه.»

ریچارد دقیقاً نمی‌دانست که هیجان‌زده است یا ناراحت. پدر بیچاره‌اش کلی جان‌کنده بود تا شیر پولشان را بازنگه دارد، و الان که دیگر مریض و خسته بود و نمی‌توانست کار کند، شیر پول آنها هم خشک شده بود. این همه جان‌کنده بود و عرق ریخته بود و آخرش چه گیرش آمده بود؟ یک جسم خسته و یک روحیه‌ی درب و داغان.

لوله کش ادامه داد: «اینجا بود که من تصمیم گرفتم لوله کش بهتری

بشم. پس قطره‌های وقتم رو به سمت فعالیت‌هایی هدایت کردم که ارزش بالایی داشتن. یعنی وقتم رو سرمایه‌گذاری کردم. هر قطره‌ای که اینجا سرمایه‌گذاری کردم به طور مداوم به من سود و بازده می‌ده. تا کی؟ تا آخر عمر! برای اینکه اینجا است که وقت تو شیر پول‌های جدیدی ایجاد می‌کنه. تازه این که چیزی نیست، شیر وقت‌های جدیدی هم خلق می‌کنه! ریچارد پرید وسط حرف لوله کش. «اما چطور می‌فهمی که داری وقت رو خرج می‌کنی یا داری اون رو سرمایه‌گذاری می‌کنی؟»

«وقتی داری وقت رو خرج می‌کنی، ممکنه چیزی به دست بیاری، اما چیزی نمی‌سازی. وقتی داری وقت رو سرمایه‌گذاری می‌کنی، چیزی رو می‌سازی که پابرجاست و از بین نمی‌ره. نشونت می‌دم که منظورم چیه.» او چیزی را به طرح لوله کشی‌اش اضافه کرد.

«خب، فرض کنیم می‌خواهی وقت رو روی خودت سرمایه‌گذاری کنی. این یعنی مثلاً تو وقت می‌ذاری و کارهایی می‌کنی که باعث می‌شن بدن سالم‌تری داشته باشی، روی کارهایی وقت می‌ذاری که به زندگیت معنا می‌بخشن؛ تجربه‌های تازه و انرژی و سرزندگی مضاعفی که تو رو قوی‌تر و سر حال‌تر می‌کنن.»

ریچارد به یک‌باره فهمید که علت خسته و بیمار بودن پدرش این بود که او این لوله را کلا بسته بود. پدرش فکر می‌کرد که ورزش و امتحان کردن چیزهای تازه وقت تلف کردن است. برای همین این لوله را بسته بود و خلاص. الان، او پول نداشت و وقتش را هم تماماً تلف کرده بود.

«وقتی من می‌گم تو می‌تونی وقت رو روی آموخته‌ها سرمایه‌گذاری کنی، منظورم این نیست که یاد بگیری چطور لوله کشی رو بهتر انجام بدی.»

منظورم اینه که یاد بگیری **چطور لوله کش بهتری باشی**. استراتژی‌ها، عادت‌ها و نگرش ثروتمندها رو یاد بگیر. برای اینکه این نگرش و دیدگاه متفاوتیه.»

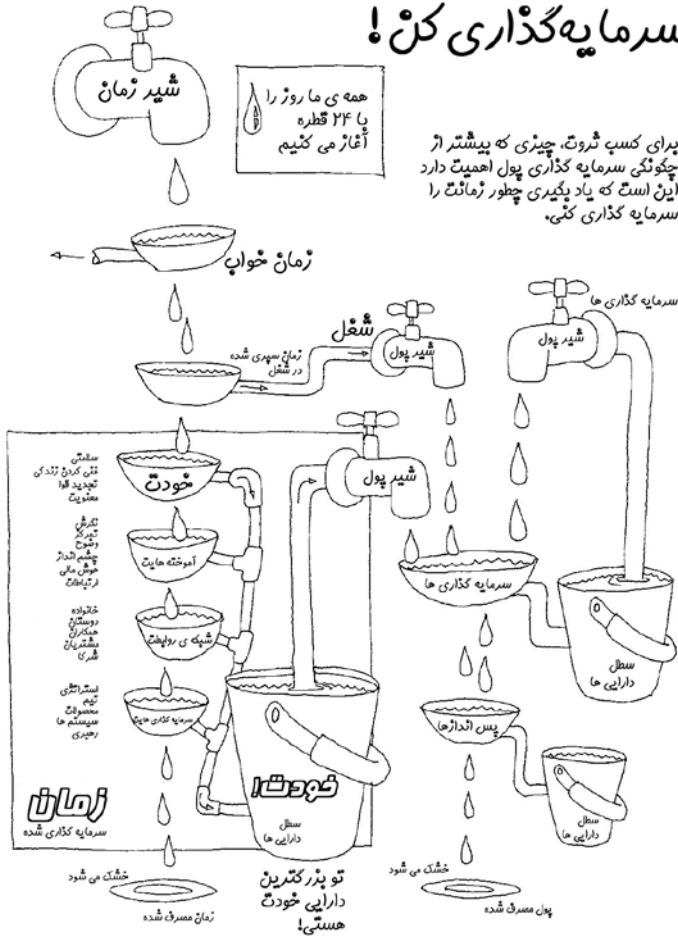
«یاد بگیر که سطح تمرکز و وضوح رو تغییر بدی. وقت بذار و چشم اندازت رو دقیق بشناس. این واقعا یک جور سرمایه گذاری وقته. و البته این دقیقا کاریه که تو الان داری انجامش می‌دی.»

ریچارد همانطور که دفترچه‌اش را نگه داشته بود در این باره فکر کرد. آیا او قبل از اینکه لوله کش بگوید هم فکر می‌کرد که دارد وقتش را سرمایه گذاری می‌کند؟ در هر صورت، انگشتانش داشتند در آب به لرزه می‌افتادند.

«چه بسا بخواهی روی شبکه‌ی روابطت سرمایه گذاری می‌کنی. در این حالت تو شبکه‌ای از دوستان، رفقا و ارتباط‌ها رو می‌سازی و ایجاد می‌کنی. مطمئن باش وقتی که تو صرف گسترش شبکه‌ی روابطت می‌کنی به تو بر می‌گردد؛ اصلش و سودش. تو هیچ وقت نمی‌دونی که کی به حمایت آدم‌هایی که می‌شناسی - و حمایت آدم‌هایی که اونها می‌شناسن - نیاز پیدا می‌کنی. یادت باشه که هر چقدر شبکه‌ی روابط تو گسترده‌تر باشه نفوذ تو هم بیشتر می‌شه.»

«تو حتی می‌تونی روی سرمایه گذاری‌ها هم سرمایه گذاری کنی؛ منظورم سرمایه گذاری‌های نقدی، املاک و کسب و کارهاته. البته حواست باشه که منظور من وقتی که صرف می‌کنی تا اونها رو سروسامون بدی نیست.

زمانت را سرمایه گذاری کن!



منظور من سرمایه‌گذاری زمانته برای اینکه تصمیم‌گیری کدوم سرمایه‌گذاری رو انتخاب بکنی و چه کسب و کاری رو راه‌بندازی و توسعه بدی. منظورم اینه که وقت‌بذاری و آدم‌های درست رو انتخاب کنی، فرصت‌های مناسب رو بقاپی، کالاها و محصولات درجه‌ی یک رو پیدا کنی - و بعد اونهارو در یک سیستم لوله‌کشی درست قرار بدی تا برای تو کار کنن. این وقتی که تو صرف می‌کنی مستقیماً به شیرهای پول تازه تبدیل می‌شه. تو زمانت رو به چشمه‌ی جوشانی از پول‌های تازه تبدیل می‌کنی.»

ریچارد موافق بود. پدرش هرچقدر هم روی کارش وقت می‌گذاشت، باز هم بخشی از سیستم لوله‌کشی بود. پس وقتی او دست از کار می‌کشید، کل سیستم لوله‌کشی هم متوقف می‌شد. اما در مورد سرمایه‌گذاری، ریچارد می‌دانست که پدرش مقداری پس‌انداز داشت و چندباری هم تلاش کرده بود سرمایه‌گذاری کند. اما او هیچ‌وقت زمانش را سرمایه‌گذاری نکرده بود تا دانش یا شبکه‌ی روابطش را بهبود بدهد. پس تعجبی نداشت که او بریده بود. مورتورش از اول هم خوب کار نمی‌کرد.

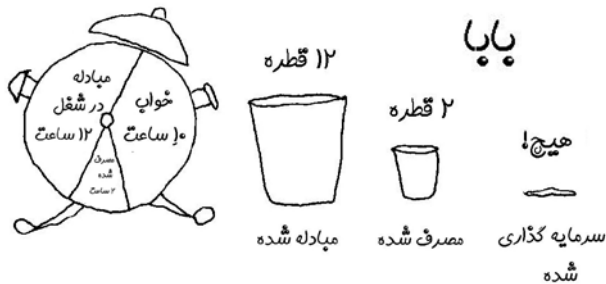
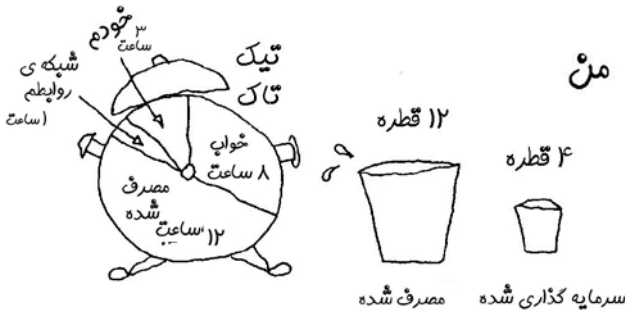
«وقتی تو زمانت رو صرف سرمایه‌گذاری‌هات می‌کنی، زمان دیگه پول نیست، چیزی با ارزش‌تر از پول. وقتی تو زمانت رو صرف می‌کنی تا یاد بگیری که چطور سرمایه‌گذاری‌های بهتری رو انتخاب کنی، این آموخته رو می‌تونی در طول زندگی‌ت بارها و بارها به کار ببری. این چیزی که یاد گرفتی هیچ‌وقت از بین نمی‌ره. هر قطره از زمانی که در این کار مصرف کنی سودی به تو می‌ده که حتی فکرش رو هم نمی‌تونی بکنی. زمانی که صرف می‌کنی به جریان مداومی از ثروت و درآمد تازه تبدیل می‌شه.»

«می‌دوننی، من اگه لوله‌کش بهتری نشده بودم به هیچ‌وجه نمی‌تونستم این

کسب و کارها رو راه بندازم و این سرمایه گذاری ها رو انجام بدم. بلکه من ابتدا زمان مناسبی رو صرف چیزهای درست کردم، زمانم رو به شیوه‌ی درست سرمایه گذاری کردم. تازه بعدش بود که تونستم این کارها رو انجام بدم.»

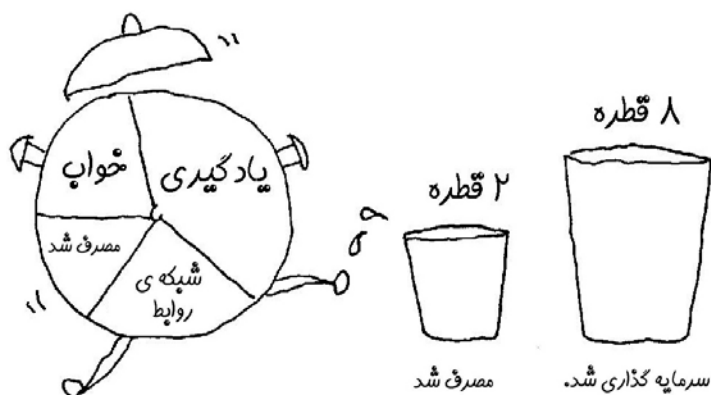
لوله کش مکشی کرد تا حرف هایش تاثیر خود را بگذارد. بعد ادامه داد: «به من نشون بده که یک نفر زمانش رو چطور صرف می کنه و سرمایه گذاری می کنه، و من به تو نشون می دم که آینده اش چه شکلی می شه.» ریچارد نموداری کشید که نشان می داد تا حالا زمانش را چطور صرف و سرمایه گذاری می کرده است. این او را ناراحت کرد.

بعد او همین نمودار را در مورد پدرش کشید.



تازه در این لحظه بود که ریچارد کوچولو فهمید که دارد درکش را از وضعیتش دقیق و واضح می کند. او واقعا داشت چیزهای مهم و تازه‌ای یاد می گرفت.

او نموداری کشید که نشان می داد امروز زمانش را چگونه صرف کرده است.



لوله کش با آچارش شیرفلکه‌ای را باز کرد و این کارش باعث شد که فواره‌ای در چشمه به هوا بجوشد.

او پرسید: «می‌خواهی به معجزه ببینی؟»

«راستش من که فکر می کنم تا حالاش هم دیده‌م. مگه تبدیل کردن وقت به ثروت معجزه نیست؟ این یعنی من اگر بتونم وقتم رو درست سرمایه گذاری بکنم به هر چیزی که بخوام می رسم.»

«آره. این واقعا معجزه است. البته می شه اسمش رو یک سیستم لوله کشی خوب هم گذاشت. الان دیگه وقتشه که بری و باغبون رو ببینی.»

«خیلی ممنون. اما قبل از این که برم، می‌خوام سووالی بپرسم. آیا زمان پولی که صرف چشم‌اندازت می‌کنی هم سرمایه‌گذاری حساب می‌شه؟! منظورم وقتیته که چیزی هم در عوضش به دست نمی‌آری.»

لوله‌کش لبخندی زد و گفت: «خب، خب، خب! سووال‌هات دارن بهتر و بهتر می‌شن. اما در مورد این پرسش خاص، فکر می‌کنم تو جوابش رو باید بدونی.»

ریچارد کمی با گیجی لوله‌کش را ترک کرد. اگر او جواب سووال را داشت، چرا نمی‌توانست آن را پیدا کند. او به یاد حرفی افتاد که چشم‌پزشک به او زده بود. و یک بار دیگر آن را خواند.

۳. همیشه به همان چیزی می‌رسی که به آن نگاه می‌کنی.

او با خودش عهد کرد که سخت کار کند، حتی سخت‌تر از آن چیزی که به زن سالخورده قول داده بود.

سایر کتابهای منتشر شده توسط گروه پیام آوران موج نو

برای مشاهده اطلاعات کامل
به بخش فروشگاه وبسایت **دایرکتور** مراجعه فرمائید.

www.MLMDirector.ir/shop



پول، پول، پول، پول، پول

نویسنده: جان میلتن فاگ

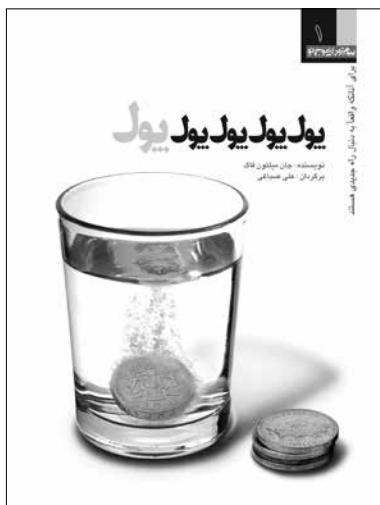
مترجم: علی صباغی

ناشر: پیام آوران موج نو

نوبت چاپ: بیست و ششم

قطع کتاب: جیبی

تعداد صفحات: ۱۱۲ صفحه



کتاب «پول، پول، پول، پول، پول» درباره پول نیست. درباره راهی برای پول در آوردن است. راهی که هم آسان است و هم سخت! آسان است برای کسانی که اهل کار کردن برای دیگران نیستند و در پی ساختن کسب و کار خود هستند و سخت است برای کسانی که قصد دارند برای دیگران کار کنند و کسب و کار دیگران را بسازند.

اما این راه چیست؟ بازاریابی شبکه‌ای.

اگر می‌خواهید فوری و فوری بازاریابی شبکه‌ای را بشناسید، جان میلتن فاگ، نویسنده کتاب این کار را برای شما آسان کرده است. شاید در هیچ جای دیگر نتوانید در این حجم کم، اطلاعاتی را تا این اندازه کامل و مستدل و به زبانی ساده بیابید. حتی اگر بخواهید اطلاعات خود را با دیگران سهیم شوید این کتاب کوچک زحمت این کار را به دوش می‌کشد و علی‌رغم کوچکی‌اش، کمک بزرگی برای ساختن کسب و کارتان خواهد کرد.

دانشکده کسب و کار

نویسنده: رابرت کیوساکی

مترجمان: آسو حیدری

روح الله محمودی

ناشر: پیام آوران موج نو

نوبت چاپ: هجدهم

قطع کتاب: رقعی

تعداد صفحات: ۲۴۰ صفحه



دانشکده کسب و کار کتابی است درباره بازاریابی شبکه‌ای. رابرت کیوساکی، نویسنده این کتاب می‌گوید: «بازاریابی شبکه‌ای یک دانشکده واقعی برای یاد گرفتن کسب و کار است.» دانشکده‌ای که نه تنها تئوری و دانش کسب و کار را به شما یاد می‌دهد بلکه شما را وامی‌دارد که به دانشتان عمل کنید. این کتاب حاصل نگاه او به بازاریابی شبکه‌ای است.

رابرت کیوساکی در توضیح ارزش‌های این کسب و کار، همچون دیگر کتاب‌های سری پدر پولدار، به مربی و راهبر خود یعنی پدر پولدار متکی است.

به اعتقاد او بازاریابی شبکه‌ای، ارزش‌هایی دارد که بسیاری از افراد از آن‌ها غافل‌اند؛ ارزش‌هایی فراتر از کسب پول زیاد! با خواندن این کتاب و آگاهی از ارزش‌های بنیادی این کسب و کار، بهتر می‌توانید تصمیم بگیرید که آیا به این کارزار عمل و دانش وارد شوید یا خیر.

من پنیر تو را جابجا کردم

نویسنده: دیپاک مالهاترا

مترجم: روح الله محمودی

ناشر: پیام آوران موج نو

نوبت چاپ: اول

قطع کتاب: رقعی

تعداد صفحات: ۱۲۸ صفحه



این کتاب، داستان ماجراجویی سه موش متفاوت است که کتاب «چه کسی پنیر من را جابجا کرد» را خوب خواندند و پیامش را فهمیده‌اند اما نخواستند مثل هزاران موشی که به پیام آن کتاب عمل کردند، برای رسیدن به پنیر، اسیر هزار تو شوند. آن‌ها البته پنیر هم می‌خواستند، اما آزادی برایشان ارزش بیشتری داشت و حاضر نبودند برای به دست آوردن پنیر به قواعد هزار تو تن بدهند. بنابراین هر کدام به روش خود به مقابله با قوانین و محدودیت‌های هزار تو برخاستند.

برای ما آدم‌ها هم حکایت پنیر و هزار تو، حکایت آشنایی است. تحمل کردن، عادت کردن و حتی لذت بردن از سختی‌ها و رنج‌های هزار تو برای رسیدن به پنیر آمل و آرزوها چیزی است که همه‌ی ما تجربه‌اش کردیم. خدا را چه دیدید شاید شما هم روزی به فکر فرو رفتید که:

راستی پنیر زندگی من چیست و به خاطر آن اسیر کدام هزار تو شده‌ام؟

تولد یک ثروتمند

نویسنده: راجر همیلتون
مترجم: روح الله محمودی
ناشر: پیام آوران موج نو
نوبت چاپ: اول
قطع کتاب: رقعی
تعداد صفحات: ۱۴۴ صفحه



ما همه ثروتمند، به دنیا آمدیم! در کودکی، تمامی جهان زیر سیطره ما بود. هیچ چیزی در برابرمان محدودیتی به حساب نمی آمد. اما افسوس، تقریباً همه مان یکی یکی به کمک اطرافیان خیرخواه مان باور کردیم که عاقلانه است با خودمان صادق باشیم و دنیا را آنگونه که هست ببینیم! همانگونه که همه می بینند.

ریچارد، کودکی ۹ ساله، که هنوز دنیای زشت فقر نتوانسته استخوانهای ذهنش را کاملاً خرد کند، تصمیمی جسورانه می گیرد. او از تمامی دارایی اش، از یک دلارش، می گذرد تا ببیند آیا جور دیگری هم می شود دید. او بالاخره می بیند. و می یابد چون می بیند!

این کتاب، حکایت بینا شدن دوباره ی یک نابینای خودخواسته است! حکایت تولد دوباره ی ثروتمند درون است. کوزه ات را بشکن و بحرت بین.